

## تحلیل مفهوم واژه‌های رب و برهان در آیه «لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ»

\* افضل بلوكی  
\*\* محمدعلی مصلح‌نژاد

### چکیده

کیفیت استغراق حضرت یوسف ﷺ در محبت خداوندی و بهره‌وری از آن در عرصه‌های زندگی برای الگوگیری جوانان بسیار حائز اهمیت است. این تحقیق به‌دلیل دستیابی به مفهوم دقیق واژه‌های رب و برهان در آیه «وَلَقَدْ هَمَّ يَهُ وَهَمَّ بَهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» و نیز بازناسی برخی از روایات ضعیف وارد شده در برخی از تفاسیر در تفسیر آیه و پرهیز دادن از تفاسیر نادرستی است که به عصمت و اخلاق عملی فرستاده خدا خدشے وارد می‌نماید. از مهم‌ترین یافته‌های تحقیق حاضر عبارتند از: روایات مورد استفاده در برخی از تفاسیر از نظر سند و محتوا مخدوش است. برخلاف نظر برخی از مفسران که معنای «رب» را «عزیز مصر» دانسته‌اند، معنای صحیح «رب»، «پروردگار عالم» است. همچنین منظور از «برهان رب»، عصمت و تقوای الهی است که ریشه در نگاه توحیدی یوسف ﷺ دارد.

### واژگان کلیدی

آیه ۲۴ یوسف، رب، برهان، حضرت یوسف ﷺ.

boluki@lihu.usb.ac.ir

mosleh@lihu.usb.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۹۸/۶/۷

\*. استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه سیستان و بلوچستان (نویسنده مسئول).

\*\*. عضو هیئت علمی گروه معارف اسلامی دانشگاه سیستان و بلوچستان.

تاریخ دریافت: ۹۷/۹/۳۰

## طرح مسئله

در تفسیر آیات ۲۳ و ۲۴ سوره یوسف میان مفسران اختلاف نظرهایی وجود دارد. از جمله عبارت‌های مورد اختلاف در این دو آیه عبارتند از واژه «رب» و ضمیر «ه» در عبارت «إِنَّهُ رَبِّي» و عبارت «أَحْسَنَ مَثَوَّاً» و «بُرْهَان رَبِّهِ». برخی از مفسران با ذکر روایاتی، تفسیری متفاوت از این عبارتها نسبت به مفسران دیگر إرائه داده‌اند. در مقاله حاضر به بررسی مفهومی و مصداقی دو واژه «رب» و «برهان»، پرداخته و به نقد برخی از تفاسیر در این زمینه مبادرت نموده است.

پرسش‌های تحقیق حاضر عبارتند از:

۱. مراد از «رب» در عبارت «إِنَّهُ رَبِّي» چیست؟

۲. تفسیر و تأویل عبارت «بُرْهَان رَبِّهِ» که عامل بازدارنده حضرت یوسف ﷺ در برابر وسوسه‌های شیطانی بود، چگونه است؟

۳. مرجع ضمیر «ه» در «إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثَوَّاً» چیست؟

فرضیه‌های قابل اثبات عبارتند از: حضرت یوسف ﷺ (برخلاف دیدگاه برخی از مفسران)، حتی قصد زلیخا را نکرد.

عامل بی‌بدیل بازدارنده یوسف از قصد گناه (برخلاف تصور برخی از مفسران) یقین و شهود پروردگار بود.

در نگرش حضرت یوسف ﷺ برخلاف ادعای برخی مفسران، مقصود از عبارت «إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثَوَّاً» پروردگار یکتاست.

هدف از بررسی عبارت‌های مذکور در این دو آیه، رمزگشایی از دو ابهام موجود است، نخست: نگاه توحیدی حضرت یوسف است ﷺ که به شرک آلود شده است و دوم: عصمت و پاکی از آلودگی حضرت است که ایشان را در زمرة آلودگان قرار داده است که با دیدن نشانه‌هایی از سوی خدا از پستترین گناهان کنارگیری کرده است، نشانه‌هایی که اگر به گناهکارترین انسان‌ها در حین ارتکاب فعل حرام نشان داده شود، دوری گزیده و می‌مند. درباره پیشینه این موضوع جز تفاسیر که به تفسیر این آیات پرداخته، مقاله و پژوهش خاصی ملاحظه نشده است. بنابراین بررسی تطبیقی موضوع از منظر مفسران، همراه با تحلیل و نقد، جنبه نوآوری این تحقیق است که پیش از این انجام نشده است.

### تحلیل و بررسی واژه «رب» در عبارت «إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثَوَّاً»

مراد از واژه «رب» در آیه ۲۳ سوره یوسف، از موارد اختلافی میان مفسران است و برخی با اذعان به

اینکه مرجع ضمیر در «إنه» عزیز مصر است، مراد یوسف ﷺ از رب را عزیز مصر می‌دانند و برخی دیگر مرجع ضمیر را الله دانسته و مقصود حضرت یوسف ﷺ را خدای یکتا می‌دانند و عده‌ای از مفسران هر دو وجه را محتمل می‌دانند هر چند که دیدگاه دوم را ارجح می‌شمارند. جهت صحت و سقم هر یک از دیدگاهها به بررسی واژه مذکور در آیه پرداخته می‌شود.

وَرَأَوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ  
رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ. (یوسف / ۲۳)

و آن [بانو] که وی در خانه‌اش بود خواست از او کام گیرد و درها را [پیاپی] چفت کرد و گفت بیا که از آن توأم [یوسف] گفت پناه بر خدا او آقای من است به من جای نیکو داده است قطعاً ستمکاران رستگار نمی‌شوند.

«مُرَاوَدَةٌ»، مُفاعَلَه از «رَأَدَ يَرُودُ» آمدن و رفتن، معنای عبارت این است که همسر عزیز مصر یوسف ﷺ را با نیرنگ، به خودش متوجه ساخت (طبرسی، ۱۳۷۵ / ۳: ۱۹۸) یا رفت و آمد با نرمی و مهریانی و با تمام تلاش و اصرار و حیله (صادقی، ۱۴۰۶ / ۱: ۲۳۸) اینکه کسی در اراده با تو نزاع کند، یعنی تو چیزی را بخواهی و او چیز دیگری را، یا تو در طلب چیزی کوشش کنی و او در طلب چیز دیگری. (طباطبایی، ۱۳۷۴ / ۱۱: ۱۶۰؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ماده «رود»)

عبارت «رَأَوَدَتْهُ عَنْ نَفْسِهِ» کنایه از کام گرفتن است، به دلیل عبارت «غَلَقَتِ الْأَبْوَابَ» چون چفت کردن درها در موقع قصد انجام کار پنهانی و حرام و خوف شدید از نگاه دیگران انجام می‌گیرد یا اهتمام به مجتمع و مخالفت است. (رازی، ۱۴۲۰: ۱۸؛ زمخشri، ۱۴۰۷ / ۴۳۸) یا کنایه از غرض مواقعه است (ابن عطیه، ۱۴۲۲ / ۳: ۲۳۲؛ ثعالبی، ۱۴۱۸: ۳۱۹ / ۳) و عدول از تصريح، به کنایه برای پنهان ماندن چیزی است که ستر آن ممکن یا ذکر آن مستهجن است (الوسی، ۱۴۱۵ / ۶: ۴۰) بنابراین عبارت فوق از موارد کنایات اخلاقی است که در قرآن کریم به خصوص در زمینه اخلاق جنسی استعمال زیادی دارد و منظور از «هُو» در «هُوَ فِي بَيْتِهَا» حضرت یوسف ﷺ است. در موارد دیگر نیز به جای اسم ظاهر، ضمیر آورده شده است و برای حفظ شأن حضرت به اسم تصريح نشده است. همچنان که عدم تصريح به اسم زلیخا برای حفظ آبروی او و دوری از اشاعه فحشا باشد.

برای پاسخ به پرسش‌های طرح شده، نخست به ذکر و بررسی دیدگاه‌های مفسران در این زمینه پرداخته می‌شود.

### دیدگاه یکم: مراد از ضمیر در «إِنَّهُ رَبُّ» عزیز مصر است

برخی معتقدند که در «إِنَّهُ رَبُّ» ضمیر «ه» ضمیر شأن و منظور از «رب» عزیز مصر است. حضرت یوسف در پاسخ به تقاضای مراوده و کامجویی از سوی همسر عزیز مصر فرمود: پناه بر خدا، او (عزیز) مربی و مالک من است، به تو دستور داده تا جایگاه مرا گرامی داری «أَحْسَنَ مَثَوَّى» ظالمان که خوبی را با بدی جواب می‌دهند، به فلاج نمی‌رسند (زحلیل، ۱۴۱۱ / ۱۲: ۲۴۱) صاحب کشاف با اشاره به اینکه عزیز مصر پس از خریدن یوسف عليه السلام ایشان را به همسرش سپرده و از او خواست جایگاه یوسف را گرامی دارد، در تفسیر عبارت «إِنَّهُ رَبُّ» می‌گوید: «ه» ضمیر شأن و مراد از «رب» عزیز مصر است (زمخشیری، ۱۴۰۷ / ۲: ۴۵۵) فخررازی با بیان اینکه یوسف نخواست به وسیله مراوده با همسر عزیز مصر به او که احسانش کرده و رب و مالک اوست، خیانت کند. و در پاسخ این پرسش که یوسف آزاد بوده و بنده و مملوک کسی نبود و بندگی غیر خدا گناه کبیره است، می‌گوید: سخن حضرت مبنی بر عبد بودنش و رویت عزیز یک ادعای ظاهری است و اعتقاد واقعی نیست (رازی، ۱۴۲۰ / ۱۸: ۴۳۸) برخی از مفسران دیگر نیز با این تفسیر همنظر بوده و در بیان یوسف عليه السلام ارشادی برای همسر عزیز است که حق همسرش را رعایت کرده و به او خیانت ننماید که ظالمان رستگار نمی‌شوند. (ر.ک: بروسوی، بی‌تا: ۴ / ۳۳۷)

برخی از مفسران با ذکر روایاتی مراد یوسف عليه السلام از عبارت «إِنَّهُ رَبُّ» را عزیز مصر؛ همسر زلیخا می‌دانند که او را منزلتی نیکو بخشیده است (ر.ک: سیوطی، ۱۴۰۴ / ۴: ۱۳) در ادامه ضمن ذکر تعدادی از این روایات، به مخدوش بودن آنها از نظر سند و محتوا پرداخته می‌شود.

آخر این أبي شيبة و ابن جرير و ابن المنذر و ابن أبي حاتم و أبوالشیخ عن مجاهد رضي  
الله عنه في قوله «إِنَّهُ رَبُّ» قال سيدى يعني زوج المرأة.  
ابن أبي شيبة و ابن جرير و ابن منذر و ابن أبي حاتم و أبوالشیخ از مجاهد نقل کرده‌اند  
که مراد از «رب» در عبارت «إِنَّهُ رَبُّ»، قطغیر همسر آن زن است.  
آخر ابن المنذر عن أبي بكر بن عياش رضي الله عنه في قوله إِنَّهُ رَبُّ قال يعني زوجها.  
(همان: ۱۲)

ابن منذر از ابوبکر بن عیاش نقل کرد که منظور از عبارت «إِنَّهُ رَبُّ»، همسر اوست.

### دلایل نادرستی این دیدگاه

روایات مذکور در زمرة روایات مقطع است؛ چون سند آنها به معصوم عليه السلام نمی‌رسد، سند روایت اول

به مجاهد می‌رسد که تابعی بوده و در سال ۱۰۴ هجری وفات یافته و از شاگردان ابن عباس به‌شمار می‌آید و این روایت از مجاهد نقل شده است نه از مقصوم<sup>۲۷۸</sup>. حدیث دوم از ابی بکر ابن عیاش نقل شده و همان حکم را دارد. احادیث مذکور به دلیل عدم اتصال، در زمرة احادیث ضعیف قرار می‌گیرند. مضاف بر اینکه در وثاقت برخی از این روایان مانند ابی شیبیه، ابن منذر، ابن جریر، ابی بکر بن عیاش و ابی حاتم تردید وجود دارد. از جمله ابی جریر که در سلسله روایان اکثر روایات سیوطی در تفسیر آیه فوق وجود دارد، رجال شناسانی مانند شیخ طوسی، شوشتاری (۴ / ۱۰۷) خوبی (۸ : ۱۴۰۳) / (۴۱) او را مربوط به زمان امام صادق<sup>۲۷۹</sup> می‌دانند و ایشان روایت مذکور را از مجاهد شاگرد ابن عباس (صحابی پیامبر اکرم<sup>۲۸۰</sup>) روایت کرده است، با توجه به فاصله زمانی میان راوی و مروی عنہ چنین چیزی بعيد است. درباره مذهب وی نیز از رجال شناسان و تاریخ‌نگاران عبارت‌ها و دلایلی مبنی بر تمایل ایشان به تشیع و علاقه وی به امیر مؤمنان<sup>۲۸۱</sup> و فرزندان حضرت وجود دارد و دلایلی نیز درباره تفضیل و تکریم خلفای راشدین به چشم می‌خورد، بنابراین درباره مذهب ابی جریر تردید وجود دارد. همچنین درباره ابی بکر بن عیاش بن سالم حنّاط از چند جهت تردید وجود دارد. اول از این جهت که در وثاقت او اختلاف نظر وجود دارد؛ برخی از رجال حدیث او را ثقه (ابن حیان، ۷ : ۱۴۰۱ / ۶۷۰ - ۶۶۸) و برخی ضعیف (ابن عدی، ۱۴۰۵ / ۱۳۴۵ - ۱۳۴۲) و برخی دیگر او را کثیر الغلط (خطیب بغدادی، ۱۴۲۲ / ۱۴ : ۳۷۹) دانسته‌اند. از جهت دیگر اینکه روایت او اتصال به مقصوم<sup>۲۸۲</sup> ندارد. همچنین درباره مذهب او تردید وجود دارد برخی او را شیعه و محب اهل بیت (ابن عدی، ۱۴۰۵ / ۴ : ۱۳۴۲) و برخی از استدلال وی از خلافت شیخین و عثمان و تفضیل آنان سخن گفته‌اند (خطیب بغدادی، ۱۴۲۲ / ۱۴ : ۳۷۷) تردید در این دو راوی در ضعف روایات مذکور کفايت می‌کند.

افزون بر این نظر مفسران فوق از جهت محتوا محل اشکال است، زیرا از ساحت مقدس نبوی بعيد است که غیر از پروردگار عالم خود را تحت ربویت فرد یا افرادی بداند و دلایل منطقی و معقول در نادرستی این دیدگاه از نظر محتوا در دیدگاه سوم بیان می‌شود.

#### دیدگاه دوم: احتمال دو وجه

برخی از مفسران معتقدند که می‌توان دو وجه را محتمل دانست و محتمل است که مراد از «رب» خداوند باشد یا در محل بحث، مراد از آن، سید و مالک باشد که به عزیز مصر برگردد و از مجاهد نقل شده است که ربی؛ یعنی سیدی و در این صورت ضمیر «ه» در «إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» ضمیر شأن و تعظیم است (تعالی، ۳۱۹ / ۳ : ۱۴۱۸) همچنین صاحب مخزن العرفان با ذکر روایتی گفته

است، مراوده زلیخا با یوسف این بود که خود را می‌آراست و بر وی عرضه می‌نمود و وی را به خود دعوت می‌کرد (وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ) و گفت پیش من آی و بشتا که من برای توأم، یوسف در پاسخ گفت: «مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَاي» زیرا که پروردگار من، منزلت مرا نیکو قرار داده، نزدیک بارگاه قدس و مرا منزلت عالی و درجه رفیع داده، چگونه در حق او عاصی شوم و به این عمل قبیح اقدام نمایم و یا اینکه عزیز تربیت‌کننده من است، چگونه حق او را رعایت ننمایم و دست خیانت به ناموس او دراز کنم و همانا خداوند ستمکاران را رستگار نمی‌گرداند (امین اصفهانی، بی‌ت: ۳۵۳ / ۶) البته قابل ذکر است که ایشان در ترجمه قسمت پایانی آیه «إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» کم‌توجهی کرده و «الظالمون» را که فاعل است معنای مفعولی نموده است، درحالی که ترجمه درست چنین است: ستمگران رستگار نمی‌شوند. آیت‌الله مکارم شیرازی نیز وجه غالب را عزیز مصر می‌داند، که در احترام و اکرام یوسف، فروگذار نمی‌کرد و از همان آغاز کار سفارش یوسف را با جمله «أَكْرَمِي مَثْوَاه» به همسرش نمود. به نظر ایشان گمان اینکه کلمه «رب» در این معنا به کار نزود، کاملاً اشتباه است؛ زیرا در همین سوره چندین بار گاهی از زبان یوسف بَشَّرَ و گاهی از زبان غیر ایشان کلمه «رب» به غیر خدا، اطلاق شده است.

مثلاً در داستان تعبیر خواب زندانیان می‌خوانیم که یوسف به آن فرد زندانی که بشارت آزادی اش را داده بود، گفت: مرا به رب خود (سلطان مصر) یادآوری کن، «وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٌ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ» (یوسف / ۴۲) همچنین هنگامی که فرستاده فرعون مصر نزد یوسف بَشَّرَ آمد، یوسف به او فرمود: «اَرْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ مَا بَالُ النَّسْوَةِ الَّاتِي قَطَّعَنَ أَيْرِيهَنَ» (یوسف / ۵۰)؛ به نزد رب خود (فرعون) باز گرد و از او بخواه، تحقیق کند، چرا زنان مصر دست‌های خود را بریدند؟ در آیات ۴۱ و ۴۲ همین سوره نیز کلمه «رب» به مالک و صاحب نعمت، اطلاق شده است. بنابراین در همین سوره در چهار مورد، غیر از مورد بحث، کلمه «رب» به غیر خدا اطلاق شده است، در همین سوره و سوره‌های دیگر قرآن، این کلمه مکرر به پروردگار جهان اطلاق شده است، پس کلمه مشترک است و به هر دو معنا اطلاق می‌گردد. هر چند که محتمل است کلمه «رب» در آیه مورد بحث «إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَاي»، به معنای خداوند باشد؛ زیرا کلمه «الله» که در کنار آن ذکر شده سبب می‌شود که ضمیر به آن برگردد و در این صورت معنای جمله چنین می‌شود که «من به خدا پناه می‌برم خدایی که پروردگار من است و مقام و منزلت مرا گرامی داشته است، و هر نعمتی دارم از ناحیه او است»، ولی توجه به سفارش عزیز مصر با جمله «أَكْرَمِي مَثْوَاه» و تکرار آن در آیه

مورد بحث، معنای اول را تقویت می‌کند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۳۶۹ - ۳۷۰) البته در برخی از تفاسیر با اینکه هر دو وجه محتمل است، ولی معنای دوم قوی‌تر است، چون بعید است که نبی کریم، به مخلوقی بگوید «رب من» است هر چند که به معنای سید باشد، اما او در حقیقت مملوک نیست (درویش، ۱۴۱۵: ۴۷۰ / ۵۴؛ قراتی، ۱۳۸۳: ۶ / ۵۴) در دیدگاه سوم ثابت می‌شود که عبارت «ربی» به معنای پروردگار یکتاست نه چیز دیگر.

### دیدگاه سوم: مراد حضرت یوسف ﷺ، پروردگار یکتاست

همان طور که در مقدمه ذکر شد، هنگامی که همسر عزیز مصر از حضرت یوسف ﷺ تقاضای مراوده کرد و خواست از او کام گیرد، حضرت فرمود: «مَعَاذَ اللَّهِ إِلَهِ رَبِّيْ أَحْسَنَ مَثُوايْ إِلَهِ لَا يُفْلِحُ الظَّالَّمُونَ؛ پناه بر خدا! او پروردگار من است، به من جای نیکو داده است، قطعاً ستمکاران رستگار نمی‌شوند». (یوسف / ۲۳)

با توجه و دقت در متن و مفهوم آیه فوق دلایلی را مشاهده می‌کنیم که حاکی از این است که کلمه «رب» در عبارت «إِلَهُ رَبِّيْ أَحْسَنَ مَثُوايْ»، به معنای پروردگار عالم است، نه عزیز مصر. این مدعا را با دلایلی مدلل می‌نماییم.

توجه به نکاتی در این زمینه حائز اهمیت است که در تفاسیر مورد ملاحظه بدان اشاره نشده است و برای بیان آن نکات، آیه شریفه را ذکر می‌کنیم:

وَقَالَ الَّذِي اسْتَرَأَهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرَمِي مَثْوَاهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أُو تَنْتَخَذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ  
مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِتَعْلَمَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أُمُّهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ  
الثَّالِثِ لَا يَعْلَمُونَ. (یوسف / ۲۱)

آن کس از مردم مصر که وی را خریده بود به همسر خود گفت: منزلت وی را گرامی بدار شاید ما را سود دهد یا به فرزندیش گیریم، این چنین یوسف را در آن سرزمین جا دادیم تا تعییر حوادث رؤیا را تعلیمش دهیم که خدا به کار خویش مسلط است ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

نکته یکم: درست است که واژه رب در هر دو معنا به کار برد شده است اما یوسف ﷺ عزیز مصر را مالک، صاحب نعمت و پروردگار خود نمی‌دانست؛ زیرا او موحد بوده است و داستان زندگی او برای ما احسن القصص است و چگونه می‌توان داستان زندگی کسی که جز خدای متعال را مالک و پروردگار خود می‌داند، با چنین نگاه شرک الودی احسن القصص نامید و آن را دستمایه عبرت

دانست؟! همان پروردگاری که او را از کودکی مورد عنایت ویژه خود قرار داد و او را از همه مهلهکه‌ها رهانید، از آتش حسادت برادران، او را حفظ کرد، از فقر چاه نجات بخشید، دل عزیز مصر را نسبت به او نرم و وجود او را از دسیسه‌های زلیخا در امان نگاه داشت.

نکته دوم: عزیز مصر تربیت او را به عهده همسرش واگذار کرد و به همسرش سفارش أکید کرد: «أَكْرِمِي مَئْوَاهُ»؛ منزلت او را نیکو بدار. بنابراین کسی که منزلت حضرت را گرامی داشت و جایگاهی نیکو به او بخشید، زلیخا بود نه عزیز مصر؛ به عبارت دیگر عزیز مصر به همسرش دستور داد: از او به خوبی مراقبت کن و تربیتش را نیکو گردن، به امید اینکه از او منتفع گردیم یا به فرزندیش بگیریم «وَقَالَ اللَّهُ أَشَّرَّاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَئْوَاهَ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أُوْ تَتَحَذَّهُ وَكَدًا». در نتیجه عبارت «أَحْسَنَ مَئْوَاهِي» به کسی بر می‌گردد که به یوسف اکرام نموده و به او جایگاه نیکو بخشیده است، هرچند که آن کس ظاهراً زلیخاست که به دستور همسرش چنین عملی را انجام داده و او را اکرام نموده و جایگاه نیکو بخشیده، ولی در واقع مقصود حضرت یوسف زلیخا نیست؛ چون زلیخا مخاطب حضرت یوسف ﷺ است، در حالی که مرجع در عبارت «أَحْسَنَ مَئْوَاهِي» غایب است و همان‌گونه که از سراسر سوره پیداست، آموزه توحید، مهم‌ترین آموزه این سوره بوده و حضرت یوسف هرگز به غیر خدا پناه نبرده و از غیر او کمک نخواسته است. در نتیجه مراد از عبارت، خداوند است که امور حضرت یوسف را به خوبی تدبیر نموده است.

نکته سوم: با توجه به ادامه آیه که حاکی از اراده الهی و نشانگر سنت خداوندی است و اقتضای حکمت بالغه الهی است که این امر را برای یوسف ﷺ تدبیر نموده و می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ مَكَّنَ لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ؛ مَا أَيْنَ كُونَهُ أَوْ رَا در زمینِ تمکین بخشیدیم.» بنابراین تمکن و جایگاه یوسف ﷺ در کتف حمایت و هدایت خداوند انجام گرفته است. به گفته علامه طباطبائی او از آنان که به زبان، خدا را یکتا دانسته ولی عملاً به او شرک می‌ورزند، نیست و اسباب ظاهری را مستقل در تأثیر نمی‌داند، بلکه معتقد است هر سببی در تأثیر خود به اذن خدا محتاج است و هر اثر جمیلی که برای هر سببی از اسباب باشد، در حقیقت فعل خدای سبحان است، او همسرش عزیز را در اینکه از وی به بهترین وجهی پذیرایی کرده مستقل نمی‌داند، پس عزیز و همسرش به عنوان رب که متولی امور وی شده باشند، نیستند، بلکه خدای سبحان است که این دو را وادر ساخته تا او را گرامی بدارند، پس خدای سبحان او را گرامی داشته و اوست که متولی امور است و او در شداید باید به خدا پناهندگردد (طباطبائی، ۱۳۷۴ / ۱۱ / ۱۶۷) بنابراین منظور حضرت یوسف ﷺ از واژه رب، پروردگار عالم است و حضرت یوسف همه منزلت خود را از او می‌داند و هیچ‌گاه رب دیگری را به رسمیت نمی‌شناسد و خود را بنده

کسی ندانسته و تنها بندۀ خدای یکتاست و بس.

**نکته چهارم:** مرجع ضمیر «ه» در «إنه» لفظ جلاله «الله» است، همان‌گونه که از سیاق آیه بعد به خوبی آشکار می‌شود «لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» که چنانچه حضرت یوسف<sup>ع</sup> برهان پروردگارش را نمی‌دید، آهنگ زلیخا می‌کرد. بنابراین او، خود را کاملاً در محضر خدا می‌دید و حضور خدا را شهود می‌نمود و مرجع «رب» در هر دو عبارت یکی است. علامه طباطبایی عبارت «مَعَادَ اللَّهِ إِلَهُ رَبِّيْ أَحْسَنَ مُثْوَّاِيْ» را بیانگر نهایت اخلاص یوسف<sup>ع</sup> می‌داند که در توحید ریشه دارد. تعبیر ایشان چنین است: یوسف در جواب تمدنی عشق زلیخا او را تهدید نکرد و نگفت من از عزیز می‌ترسم، یا به عزیز خیانت روا نمی‌دارم یا من از خاندان نبوت و طهارتمن یا عفت و عصمت من مانع از فحشای من است. نگفت من از عذاب خدا می‌ترسم یا ثواب خدا را امید دارم، غیر از «مَعَادَ اللَّهِ» چیز دیگری نگفت و به غیر از عروة الوثقی توحید به چیز دیگری تمسک نجست، پس معلوم می‌شود در دل او جز پروردگارش احدی نبوده و دیدگانش جز بهسوی او نمی‌نگریسته، این همان توحید خالصی است که محبت الهی وی را بدان راهنمایی نموده و یاد تمامی اسباب و حتی یاد خودش را هم از دلش بیرون افکنده؛ زیرا اگر اینیت خود را فراموش نکرده بود، می‌گفت: «من از تو پناه می‌برم به خدا» و یا عبارت دیگری نظیر آن را می‌گفت (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۱ / ۱۶۶) او مربوب؛ یعنی مملوک و در تحت تربیت رب خویش؛ یعنی خدای سبحان است و خود مالک چیزی از نفع و ضرر خویش نیست، مگر آنچه را که خدا برای او خواسته باشد و یا خدا دوست داشته باشد که او انجامش دهد و به همین جهت در پاسخ پیشنهاد او با لفظ صریح خواسته او را رد نکرد و با گفتن «مَعَادَ اللَّهِ» به طور کنایه جواب داد. نگفت: من چنین کاری نمی‌کنم، یا چنین گناهی مرتكب نمی‌شوم، یا به خدا پناه می‌برم از شر تو، یا امثال آن؛ چون اگر چنین می‌گفت برای خود حول و قوهای اثبات کرده بود که خود بمو شرک و جهالت را دارد، تنها در جمله «إِلَهُ رَبِّيْ أَحْسَنَ مُثْوَّاِيْ» از خود یادی کرد و این عیب نداشت؛ زیرا در مقام اثبات مربوبیت خود و تأکید ذلت و حاجت خود بود. (ر.ک: همان: ۱۶۹ - ۱۶۸)

**نکته پنجم:** ظاهر آیه بر مدعای فوق دلالت دارد: پناه بر خدا او پروردگار من است، به من جایگاه نیکو بخشیده و ستمگران رستگار نمی‌شوند. براساس قواعد عرب (القريبُ للقريب و البعيدُ للبعيد)

نزدیک‌ترین مرجع ضمیر در «إِلَهُ رَبِّيْ» کلمه جلاله الله در «معاذ الله» است.

**نکته ششم:** تقوای الهی عامل بازدارنده از گناه بود و موجب شد یوسف مرتكب گناه نشود، نه عامل دیگری همچون وفاداری به صاحب‌خانه و امثال آن که بگوید: چون من در خانه عزیز مصر هستم و او حقی بر من دارد، پس من به او خیانت روا نمی‌دارم و به همسرش تعرّض و سوء‌قصد

نمی‌کنم؛ زیرا ارزش این کار کمتر از رعایتِ تقواست.

البته در چند جای این سوره، کلمه «ربُّک» که اشاره به «عزیز مصر» است، به چشم می‌خورد، ولی کلمه «ربّی» هر جا در این سوره استعمال شده، مراد خداوند است (قرائتی، ۱۳۸۳: ۶ / ۵۴) غیر از آیه مذکور، هفت آیه دیگر حاوی کلمه «ربّی» است که در همه آن موارد نیز مراد، خداوند است که عبارتند از آیات: ۳۳، ۳۷، ۵۰، ۵۳، ۹۸ و ۱۰۱ سوره یوسف<sup>علیه السلام</sup> و برای جلوگیری از اطاله کلام از ذکر آنها خودداری می‌شود.

### مفهوم «برهان رب» از نظر مفسران

درباره عبارت «برهان رب» از مجموع مفسران دو گونه تفسیر به چشم می‌خورد، گروهی معتقدند که حضرت یوسف<sup>علیه السلام</sup> قصد زلیخا را کرد ولی با دیدن برهان پروردگارش از این قصد صرف نظر فرمود. این گروه مفسران با ذکر روایاتی که از نظر محتوا و سند مخدوش‌اند، رفتار و افعالی را به پیامبر خدا نسبت داده‌اند که جز انسان‌های هوایپرست سر نمی‌زنند. گروه دیگر مراد از برهانی را که حضرت مشاهده فرمود، مقام عصمت و اسباب یقین ایشان می‌دانند. پس از ذکر و تحلیل هر دیدگاه دلایل صحت و سقم آنها تبیین می‌گردد.

دیدگاه یکم: انصراف از قصد و تمایل، پس از مشاهده نشانه‌های غیبی برخی از مفسران معتقدند، پس از قصد زلیخا و عزم او بر ارتباط غیر اخلاقی با حضرت یوسف<sup>علیه السلام</sup>، ایشان نیز قصد زلیخا نمود و آهنگ مراوده کرد؛ اما با مشاهده برهان پروردگارش از تصمیم خود صرف نظر فرمود:

وَكَفَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذِلَكَ لِتَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُحْلَصِينَ. (یوسف / ۲۴)

و در حقیقت [آن زن] آهنگ اوی کرد و [یوسف نیز] اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، آهنگ او می‌کرد. چنین [کردیم] تا بدی و زشتکاری را از او بازگردانیم؛ چراکه او از بندگان مخلص ما بود.

درباره هم و قصد یوسف<sup>علیه السلام</sup> و برهانی که ایشان را از قصدش منصرف نمود، روایاتی ضعیف، ذکر شده است. در ادامه برخی از این روایات بررسی می‌شود:

آخر ع عبد الرزاق و الفريابي و سعيد بن منصور و ابن جرير و ابن المنذر و ابن أبي حاتم و

أبوالشيخ والحاكم وصححه عن ابن عباس رضي الله عنهما قال لما همَتْ به ترثيَّت ثم استَلْقَتْ على فراشها وَهَمَّ بها وجلس بين رجليها تبانهُ تُودي من السماء يا ابن يعقوب لاتكن كطائرٍ يَنْتَفِعُ بِقُبْقَيْلاً لا ريشَ لَهُ فَلَمْ يَنْتَعِظْ عَلَى النَّدَاء شَيْئاً حتَّى رأى بُرْهَانَ رَبِّهِ جبريلٌ في صُورَةٍ يَعْقُوبَ عَاصِيَاً عَلَى إِصْبَعِيهِ فَفَزَعَ فَخَرَجَتْ شَهْوَتُهُ مِنْ أَنَامِلِهِ فَوَثَّبَ إِلَى الْبَابِ فَوَجَدَهُ مُغْلَقاً فَرَفَعَ يَوْسُفَ رَجَلَهُ فَضَرَبَ لَهُ الْبَابُ الْأَدْنِي فَانْفَرَجَ لَهُ وَاتَّبَعَهُ فَأَدْرَكَهُ فَوَاضَعَتْ يَدَيْهَا فِي قَمِيصِهِ فَشَكَّتْهُ حَتَّى بَاعَتْ عَضْلَةَ ساقِهِ فَالْأَقْلَيَا سَيَّدَاهَا لَدَيْ الْبَابِ.

از ابن عباس نقل است که گفت: وقتی زلیخا آهنگ یوسف کرد، خود را آراست و بر تخت خواب خود دراز کشید و یوسف <sup>عليه السلام</sup> نیز آهنگ او کرد و میان پاهای او نشست، آنگاه از آسمان ندایی آمد که ای پسر یعقوب! مانند پرنده‌ای مباش که پر و بالش کنده می‌شود تا آن که بی‌بال و پر می‌گردد، ولی یوسف از این ندا هیچ پندی نگرفت تا آن که برهان پروردگارش را - جبریل <sup>عليه السلام</sup> در چهره یعقوب <sup>عليه السلام</sup> در حالی که انگشتانش را می‌گزید - مشاهده کرد، آنگاه بی‌تاب شد و شهوتش از سر انگشتانش خارج شد و بهسوی درب گریخت و آن را بسته یافت آنگاه پای خود را بلند کرد و به دریچه پایین کویید تا گشوده شد و زلیخا او را دنبال کرد تا به او رسید و دست‌هایش را در پیراهن او آورد و آن را چاک داد تا ساق پای او رسید بنگاه آقایش را جلوی در دیدند.

أَخْرَجَ أَبُو نُعَيْمَ فِي الْمُحْلِيَّةِ عَنْ عَلَيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي قَوْلِهِ وَلَقَدْ هَمَتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا قَالَ طَمَعَتْ فِيهِ وَطَمَعَ فِيهَا وَكَانَ مِنَ الطَّمْعِ أَنْ هَمَّ بِجَلِ التَّكَّةِ فَقَامَتْ إِلَى صَنَمٍ مُكَلِّبٍ بِالدَّرْ وَالْيَاقُوتِ فِي نَاحِيَةِ الْبَيْتِ فَسَتَرَتْهُ بَثُوبٍ أَبْيَضَ بَيْهَا وَبَيْهَ فَقَالَ أَيُّ شَيْءٍ تَصْنَعِينَ فَقَالَتْ أَسْتَحِيَ مِنْ إِلَهٍ أَنْ يَرَانِي عَلَى هَذِهِ الصُّورَةِ فَقَالَ يَوْسُفُ <sup>عليه السلام</sup> تَسْتَحِيَّ مِنْ صَنَمٍ لَا يَأْكُلُ وَلَا يَشْرُبُ وَلَا تَسْتَحِيَّ أَنَا مِنْ إِلَهٍ ذَيْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ يَمَا كَسَبَتْ

ثم قال لاتتالیها منی ابدا و هو البرهان الذي رأی. (سيوطی، ۱۴۰۴ / ۱۴)

ابونعیم از علی بن ابی طالب <sup>عليه السلام</sup> نقل کرده که درباره عبارت «لَقَدْ هَمَتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا» فرمود: زلیخا در حضرت یوسف طمع کرد و یوسف در زلیخا طمع کرد و برای این کار زلیخا برخاست و با پارچه‌ای سفید که میان خود و او بود، بتی را که در گوشه خانه با در و یاقوت آراسته شده بود، پوشاند، آن‌گاه یوسف پرسید، چه می‌کنی؟ گفت از خدای خود شرم دارم که مرا در این حال ببیند، یوسف گفت تو از بتی که نه می‌خورد و نه می‌نوشد، شرم داری و من از خدایم که بر هر نفسی با هر آنچه که انجام می‌دهد، قائم است (وجود همه به او وابسته است) شرم نکنم، سپس فرمود تو هرگز به آنچه از من می‌خواهی نمی‌رسی و این همان برهانی است که یوسف دید.

از میان این اخبار یک روایت از امیرمؤمنان<sup>ع</sup> نقل شد که میان راوی (ابونعیم) و مروی عنه (امیرمؤمنان) سه قرن فاصله است، وی متولد ۳۳۶ و به نقل دیگر متولد ۳۳۴ قمری است (صریفینی، ۱۳۶۲: ۱۹۸) حدیث مذکور نیز از احادیث معضل و ضعیف است. همچنین ابوالشیخ یک روایت از جعفر بن محمد نقل کرده که به دلیل تشابه اسمی ممکن است تصور شود منظور امام صادق<sup>ع</sup> است درحالی که منظور الفریابی است و نقل این حدیث از وی مقطوع و از نظر علمای شیعه ضعیف است، همان‌گونه که تمام احادیث را که در این زمینه ذکر نموده، مقطوع‌اند و برخی از آنها علاوه بر آن در شمار احادیث مرسل‌اند و همه این‌ها از نظر علمای شیعه دلیل بر ضعف احادیشند.

افزون بر ضعف روایات از نظر سند، متن و محتوای آن نیز با مبانی دینی از جمله عصمت پیامبران و ایمان آگاهانه، خالصانه و کامل انبیای الهی منافات دارد. در متن روایت، پیامبر الهی را به گناه طمع و رفتار هوس‌آلود نسبت به یک زن محکوم نموده است و آن چنان شخصیت ضعیف‌الایمانی از او ساخته است که با دیدن صحنه‌های شهوت‌آلودی که ساخته و پرداخته زلیخاست، از خود بی‌خود شده است و به کلی از خدا غافل شده است و از نظر توجه و یاد خدا تا بدان حد سقوط کرده است که به رفتار زلیخا غبطة می‌خورد و با دیدن صحنه پرده افکندن او بر روی بتی، به خود آمده و می‌گوید آیا من از او کمترم، چرا از خدای خود شرم نکنم و گویا از زلیخای مست شهوت نیز غافل‌تر و تا زمانی که تلنگر حیای آن زن در برابر بتش را ندیده، یادش نیست که خدایی دارد و باید از او شرم کند!

چکیده آنچه که در روایات منقول در برخی از تفاسیر در این زمینه آمده، چنین است: مرغی روی شانه یوسف نشست و در گوشش گفت: دست نگهدار که اگر این کار را بکنی از درجه نبوت ساقط خواهی شد. یا یعقوب را دید که در کناری ایستاده انگشت به دندان می‌گزد و می‌گوید: ای یوسف: نمی‌بینی مرا؟! یا دید همسر عزیز نخست پارچه‌ای بر روی چیزی افکند، پرسید چه می‌کنی؟ گفت: روی بتم را می‌پوشم که مرا به چنین حالت شرم‌آوری نبیند، یوسف گفت تو از یک سنگ و جماد بی‌چشم و گوش حیا می‌کنی و من از خدایی که مرا می‌بیند و از پیدا و پنهانم خبر دارد حیا نکنم؟! در روایت دیگر؛ از ضمیر و سیر خود صدایی شنید: ای یوسف! اسم تو در دیوان انبیا نوشته شده، و تو می‌خواهی چون سفیهان رفتار کنی. بعضی دیگر گفته‌اند: کف دستی دید که از دیوار خارج شد و بر آن نوشته بود: «وَلَا تَقْرُبُوا إِلَهًا كَمَا فَاحِشَةَ وَسَاءَ سَيِّلًا»؛ نزدیک زنا نروید که عملی زشت و راهی بد است.» عده‌ای گفته‌اند: سقف خانه باز شد و صورتی زیبا دید که می‌گفت: ای رسول عصمت، چنین نکن؛ زیرا تو معصومی. طایفه‌ای دیگر گفته‌اند: سر خود را پایین انداخت دید بر زمین نوشته

شده: «مَنْ يَعْمَلْ سُوءً يُجْزَى بِهِ؛ هر کس کار بدی کند به همان کیفر داده می‌شود» بعضی دیگر گفته‌اند: فرشته‌ای نزدش آمد و بال خود را به پشت او کشید، شهوتش از نوک انگشتان پایش فروریخت. بعضی دیگر گفته‌اند: عزیز را در حیاط دید که صدا می‌زند: آیا من اینجا نیستم. بعضی دیگر گفته‌اند: بین او و طرفش حجابی افتاد که یکدیگر را نمی‌دیدند. بعضی گفته‌اند: دختری از دختران بهشت را دید و از جمال و حسن او متحیر گشته، پرسید: از آن کیستی؟ گفت: از آن کسی هستم که در دنیا زنا نکرده باشد و بعضی گفته‌اند: مرغی از کنارش عبور کرد و بر او بانگ زد که ای یوسف! عجله مکن که او برای تو حلال است و برای تو خلق شده است. بعضی گفته‌اند: آن چاهی را دید که در قعر آن بیچاره بود و دید که فرشته‌ای لب آن چاه ایستاده می‌گوید: ای یوسف! آیا بیچارگی آن روزت فراموش شده است. بعضی دیگر گفته‌اند: زلیخا را به صورتی بسیار زشت دید و از او گریخت. بعضی گفته‌اند صدایی شنید که می‌گوید: ای یوسف به سمت راست نگاه کن، وقتی نگاه کرد اژدهایی عظیم دید که بزرگتر از آن قابل تصور نبود و می‌گفت: زناکاران فردا در شکم منند، لاجرم یوسف فرار کرد (ر.ک: عیاشی، ۱۳۸۰ / ۲: ۱۷۳؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵ / ۳: ۱۵؛ بحرانی، ۱۴۱۶ / ۳: ۱۶۵؛ مجلسی، ۱۴۰۳ / ۵: ۱۸۵ – ۱۹۱؛ علم‌الهدی، بی‌تا: ۶۰ – ۶۸؛ سیوطی، ۱۴۰۴ / ۴: ۱۶ – ۱۴) برخی از این مفسران با ذکر روایات فوق مقام معصوم پیامبر را از مضمون روایات تنزیه نموده و روایات را ضعیف دانستند. به عنوان مثال فیض کاشانی در صافی بعد از نقل پاره‌ای از این روایات، می‌نویسد: «عامه اموری را به یوسف نسبت دادند و روایاتی را نقل کردند که نقل آن شایسته نیست چه رسد به اعتقاد آن.» (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ / ۳: ۱۴) و عیاشی پس از نقل روایت «رأی في صورة يعقوب عاصًا على إصبعيه ففرغ فخرجة شهرته من أنامله ...» آن را بی‌اساس و مخالف عقاید شیعه دانسته و روایت را بر تقویه حمل نموده است (عیاشی، ۱۳۸۰ / ۲: ۱۷۳) و برخی از مفسران مانند سیوطی روایات مذکور را نقل نموده‌اند و بدون هیچ توضیحی با نگاه تأیید، آنها را ذکر کرده‌اند.

جای بسی تأمل است که برخی از مفسران با ذکر روایاتی مخدوش پیامبر خدا را چنان توصیف می‌کنند که بر انجام زنا اصرار دارد که سهبار آیت الهی را که او را از این عمل ناپسند نهی می‌کند، می‌بیند اما دست‌بردار نیست و بار چهارم خودداری می‌کند! درحالی که بسیاری از افراد خاطی و گناهکار با دیدن یکی از این نشانه‌ها مطمئناً از گناه دست می‌شویند. طبعاً کسانی که این روایات را می‌بینند خواهند پرسید: آیا فردی که بر هوای نفس خود مسلط‌تر باشد، وجود نداشت تا به پیامبری برگزیده شود؟ آیا کسی حاضر است دختر خود را به نکاح چنین فردی ضعیف النفس درآورد تا خدای حکیم او را نبوت بخشد؟

اگر از یوسف کوچکترین لغشی سرزده بود، قرآن کریم از آن خبر می‌داد و از توبه و استغفارش یادی می‌کرد، همچنان که از آدم و داود و نوح و ایوب و ذوالنون ﷺ، توبه و استغفار ایشان را نقل کرده است، ولی درباره یوسف ﷺ مشاهده می‌شود که جز ثنا و مدح چیزی نگفته و در مقام ثنايش، او را مُخلص خوانده است.

پس به طور قطع دانسته می‌شود که یوسف ﷺ در چنین مقام خطیری، ثبات قدم خود را از دست نداده است و با نفس خود مجاهدتی کرده که جز از صاحبان عزم ساخته نیست. (ماحصل بسیاری از تفاسیر چنین است)

#### دیدگاه دوم: مقام عصمت از قصد گناه مبراست

در بسیاری از تفاسیر بیان شده است که همسر عزیز مصر قصد جدی بر آمیزش و مخالطت با حضرت یوسف ﷺ را داشت و حضرت با توجه به طبع بشری، اگر به دلیل عصمت و عاری بودن از گناه و خطا نبود، ممکن بود قصد مراوده با زلیخا را کند، اما چون معصوم بود و برهان پروردگارش محقق بود، او اصلاً قصد زلیخا نکرد و در پاسخ به درخواست زلیخا گفت: «مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَمْوَأِي». (ر.ک: طبرسی، ۱۳۶۰ / ۱۲؛ امین اصفهانی، بی‌ت: ۶ / ۳۵۸؛ طباطبایی، ۱۳۷۴ / ۱۱ - ۱۶۳)

فیض کاشانی در تفسیر آیه با ذکر روایتی از امام رضا ﷺ می‌نویسد: «لَقَدْ هَمَّتْ يَهِ: قَصْدَتْ مَخَالِطَتَهِ وَ هَمَّ بَهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ وَ لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ لَهُمْ بَهَا كَمَا هَمَّتْ بَهِ وَ لَكَثَّهُ كَانَ مَعْصُومًا وَ مَعْصُومًا لَاهِمْ بَذَنْبٍ وَ لَا يَأْتِيهِ» (فیض کاشانی، ۱۴۱۸ / ۱: ۵۶۷) ایشان از قول برخی از مفسران با بهره‌گیری از روایات، منظور از سوء و فحشاء را قتل و زنا می‌دانند، «کذلک لنصرف عنه السوء والفحشاء يعني القتل والزنا» (فیض، ۱۴۱۸ / ۱: ۵۶۷) طبرسی برهان را نبوت مانع از ارتکاب فواحش و حکمت را بازدارنده از قبایح می‌داند، «البرهان: التبوة المانعة من ارتكاب الفواحش والحكمة الصارفة عن القبائح» (طبرسی، ۱۳۶۰ / ۱۲؛ ۱۹۸ / ۱۲) برخی از مفسران دیگر نیز با ذکر روایات و اقوال دیگر چنین مفهومی را بیان کرده‌اند که متعلق «همت» با «هم» متفاوت است، مانند: «هَمَّتْ بَأْنَ تَنْعَلْ وَ هَمَّ بَأْنَ لَا يَنْعَلْ» و «إِنَّهَا هَمَّتْ بِالْمَعْصِيَةِ وَ هَمَّ يُوسُفَ بَقْتَلَهَا إِنْ أَجْبَرَتْهُ لِعَظَمِ مَا تَدَافَلَهُ، فَصَرَفَ اللَّهُ عَنْهُ قَتْلَهَا وَ الْفَاحِشَةَ». (ر.ک: بحرانی، ۱۴۱۶ / ۳: ۱۶۸)

این مضامین در تفاسیر دیگر نیز با ذکر حدیثی از امام رضا ﷺ بیان شده است، مأمون خلیفه عباسی از امام رضا ﷺ پرسید: آیا شما نمی‌گویید پیامبران معصومند؟ فرمود: آری، گفت: پس این آیه

قرآن تفسیرش چیست؟ «وَلَقَدْ هَمَّتْ يَهُ وَهَمَّ يَهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ»؛ امام فرمود: «لَقَدْ هَمَّتْ يَهُ وَلَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ لَهُمْ كَمَا هَمَّتْ يَهُ، لَكُنَّهُ كَانَ مَعْصُومًا وَالْمَعْصُومُ لَا يَهُمْ يَذَنُبُ وَلَا يَأْتِيَهُ» یعنی همسر عزیز تصمیم به کامجویی از یوسف گرفت و یوسف نیز اگر برهان پروردگارش را نمی‌دید، همچون همسر عزیز مصر تصمیم می‌گرفت، ولی او معصوم بود و معصوم هرگز قصد گناه نمی‌کند و به سراغ گناه هم نمی‌رود (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۹ / ۳۷۱؛ حوزی، ۱۴۱۵: ۲ / ۴۱۹؛ تعالی، ۱۴۱۸: ۳ / ۳۲۰) بروسوی با نسبت دادن قول به قصد گناه یوسف عليه السلام به حشویه، آن را مردود دانسته و مقام عصمت را مبرا از ارتکاب فواحش و قصد حرام می‌داند. (ر.ک: بروسوی، بی‌تا: ۴ / ۲۳۹ - ۲۳۸)

از منظر برخی از مفسران، برهان همان تکالیفی است که خدا بر ذمته مکلفان گذاشته، مانند وجب اجتناب از محارم و حرمت زنا و علم بر عقاب مترب بر زنانست. یا تطهیر نفوس انبیا از اخلاق ذمیمه است و از نظر برخی، برهان همان نبوت مانع از ارتکاب فواحش است و به گفته زحیلی همه این معانی متقابله و امکان صحت همه وجود دارد (ر.ک: زحیلی، ۱۴۱۱: ۱۲ / ۲۴۴) فخررازی با تعليل به ظاهر آیه شریفه می‌نویسد: «یوسف قصد او نکرد چون در صورت قصد او «هَمَّ بِهَا» جواب لولا می‌شود و بر آن مقدم شده است و این تقدم نادرست است. همچنین در صورتی که «هَمَّ بِهَا» جواب لولا باشد، باید همراه با لام «لَهَمَّ بِهَا» باید ایشان در جواب این مطلب که در صورت عدم هم عليه السلام یوسف به آن زن، ذکر عبارت «لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» بی‌فایده است، می‌نویسد: «بلکه در ذکر آن فایده بزرگی است که ترک قصد یوسف عليه السلام به دلیل عدم رغبت ایشان به زنان و عدم قدرت او بر آنان نبوده، دین خدا او را از این امر باز داشت» (رازی، ۱۴۲۰: ۱۸ / ۴۴۲) و برخی برهان را به معنای علمی که خداوند به یوسف عليه السلام داد و دلالت دارد بر حرام دانستن آنچه که خداوند تحريم فرموده، بنابراین ایشان حتی قصد حرام نکرد، چه رسد به ارتکاب آن (ر.ک: اندلسی، ۱۴۲۰: ۶ / ۲۵۹) و شاید «برهان» به معنای سلطان باشد و هر جا اطلاق شود مقصود از آن سببی است که یقین آور باشد؛ چون در این صورت برهان بر قلب آدمی سلطنت دارد. اما آن برهانی که یوسف از پروردگار خود دید یکی از اسباب یقین بوده که با آن، جهل و ضلالتی باقی نمی‌ماند و نفس آدمی با دیدن آن، چنان مطیع و تسليیم می‌شود که دیگر به هیچ وجه میل به معصیت نمی‌کند و دلیل آن، اصل توحید؛ یعنی ایمان به خدا و به تعییر دیگر محبت الهی‌ای بود که وجود او را پر و قلب او را مشغول کرده بود و در دلش جایی حتی به قدر یک سرانگشت برای غیر خدا خالی نگذاشته بود، بنابراین برهانی که یوسف عليه السلام دید یک عامل است که نتیجه‌اش علم و یقین است، اما نه از علم‌های معمول و متعارف بلکه نوعی علم شهودی که به بندگان مخلص ارائه می‌شود. (ر.ک: طباطبایی، ۱۱: ۱۳۷۴ / ۱۷۶ - ۱۷۲)

یکی از اشارات لطیف که در عبارت «لِنَصْرَفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ» به کار رفته این است که سوء و فحشاء را از یوسف برگردانیده، نه اینکه یوسف را از فحشاء و قصد به آن برگردانیده باشد. علامه طباطبایی درباره دو کلمه سوء و فحشاء تعبیر دقیقی دارد و می‌نویسد:

مناسبتر آن است که بگوییم منظور از «سوء» تصمیم بر گناه و میل به آن است و منظور از «فحشاء» ارتکاب فاحشه یعنی عمل زنا است، پس یوسف<sup>علیه السلام</sup> نه این کار را کرد و نه نزدیکش شد، ولی اگر برهان پروردگار خود را نمی‌دید به انجام آن نزدیک می‌شد، لذا خدای تعالی به همین نکته اشاره کرده و فرموده: لِنَصْرَفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ؛ تا سوء و فحشاء را از او بگردانیم و نفرموده: لِصَرْفَهُ عَنِ السُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ؛ تا او را از سوء و فحشاء بگردانیم؛ چون در این صورت بدین معنا می‌شد که در یوسف اقتضای ارتکاب گناه بود، او محتاج بود که از آن برگردانده شود و این با شهادت خدا به اینکه یوسف از بندگان مخلص بود منافات دارد. بندگان مخلص آنها یند که خداوند، خالص برای خود قرارشان داده، به طوری که غیر خدا هیچ چیز در آنان سهم ندارد و در نتیجه غیر خدا را اطاعت نمی‌کنند، خواه تسویل شیطان باشد و یا تزیین نفس و یا هر داعی دیگری غیر خدا. و اینکه فرمود: «إِنَّمَا عِبَادِي الْمُحْلَصِينَ» در مقام تعلیل جمله «كَذَلِكَ لِنَصْرَفَ...» است و معنایش این می‌شود: ما با یوسف این چنین معامله کردیم، به خاطر اینکه او از بندگان مخلص ما بود و ما با بندگان مخلص خود چنین معامله می‌کنیم. (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۷۴ / ۱۱: ۱۷۴)

### نتیجه

حاصل کنکاش انجام شده در مقاله حاضر، عبارتند از:

منظور از واژه «رب» در آیه مذکور پروردگار یکتا ناست، هر چند که در مواردی در همین سوره به منظور عزیز مصر به کار برده شده است، اما در هشت مورد به صورت «ربی» به کار برده شده که در همه موارد به معنای پروردگار عالم است.

در عبارت «أَحْسَنَ مَثَوَى» (که برخی از مفسران با استناد به آن واژه رَبَّ را به عزیز مصر حمل کرده‌اند)، کسی که به حضرت یوسف تمکن بخشید و او را تکریم نموده، خدای متعال است نه عزیز مصر یا همسرش و یوسف<sup>علیه السلام</sup> همه اعتبار و مقام و منزلت خود را از جانب پروردگار عالمیان به دست آورده است.

برهانی که یوسف<sup>علیه السلام</sup> دید، یکی از اسباب یقین بوده که با آن، نفس آدمی چنان مطیع و تسلیم

می‌شود که دیگر به هیچ وجه به معصیت میل نمی‌کند و دلیل آن، اصل توحید است. بنابراین عبارت «إِنَّمَا عَبَادِنَا الْمُحْلَّصِينَ» در مقام تعلیل «نَصْرَفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ» است.

برخلاف آنچه که در برخی از تفاسیر ذکر شده، حضرت یوسف هرگز قصد همسر عزیز مصر نکرد. روایات ذکر شده و مورد استناد که رب را همسر زلیخا و برهان را نشانه‌هایی پنداشته‌اند که باعث انصراف از گناه پس از تمایل یا قصد گناه شده، از نظر سند ضعیف و از نظر محتوا مخدوش است.

## منابع و مأخذ

- قرآن کریم.
- آلوسی، سید محمود، ۱۴۱۵ق، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظيم و السبع المثانی*، بیروت، دارالکتب العلمية.
- ابن عطیه، عبدالحق بن غالب، ۱۴۲۲ق، *المحرر الوجيز فی تفسیر الكتاب العزيز*، بیروت، دارالکتب العلمية.
- ابوحیان اندلسی، محمد بن یوسف، ۱۴۲۰ق، *البحر المحيط فی التفسیر*، بیروت، دار الفکر.
- امین اصفهانی، نصرت بیگم، بی‌تا، *تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن*، بی‌نا، بی‌جا.
- بحرانی، سید هاشم، ۱۴۱۶ق، *البرهان فی تفسیر القرآن*، تهران، بنیاد بعثت.
- برسوی، اسماعیل، بی‌تا، *روح البيان*، بیروت، دار الفکر.
- ثعالبی، عبدالرحمن بن محمد، ۱۴۱۸ق، *جواهر الحسان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربي.
- حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد، ۱۳۶۳ق، *تفسیر اثناعشری*، تهران، میقات.
- حوزی، عبدالعلی بن جمعه، ۱۴۱۵ق، *تفسیر نور الثقلین*، قم، اسماعیلیان، چ ۴.
- درویش، محبی‌الدین، ۱۴۱۵ق، *اعراب القرآن و بیانه*، سوریه، دارالارشاد.
- رازی، فخرالدین محمد بن عمر، ۱۴۲۰ق، *مفہاتیح الغیب*، بیروت، دار احیاء التراث العربي.
- زحلی، وهبی بن مصطفی، ۱۴۱۱ق، *التفسیر المنیر فی العقيدة والشريعة والمنهج*، دمشق، دار الفکر، چ ۲.
- زمخشی، جارالله محمود بن عمر، ۱۴۰۷ق، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الأقاويل فی وجوه التأویل*، بیروت، دارالکتاب العربي.
- سبزواری، محمد، ۱۴۱۹ق، *ارشاد الاذھان*، بیروت، دارالتعارف.

- سلطان علی شاه، سلطان محمد بن حیدر، ۱۴۰۸ ق، *بيان السعادة في مقامات العبادة*، بیروت، مؤسسة الأعلمی، ج ۲.
- سیوطی، جلال الدین، ۱۴۰۴ ق، *المدار المنشور في التفسير بالمانور*، قم، کتابخانه آیة الله مرعشی نجفی.
- سیوطی، جلال الدین، *الاتفاق في علوم القرآن*، بیروت، دارالکتاب العربي.
- صادقی تهرانی، محمد، ۱۴۰۶ ق، *البلغ في تفسير القرآن بالقرآن*، قم، فرهنگ اسلامی، ج ۲.
- طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۷۴، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ج ۵.
- طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۹۰ ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت، مؤسسه الأعلمی، ج ۲.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، *مجمع البيان لعلوم القرآن*، تهران، ناصرخسرو، ج ۳.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۵، *جواجم العجامع*، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- طریحی، فخرالدین بن محمد، ۱۳۷۵، *مجمع البحرين*، تهران، مرتضوی.
- طویل، محمد بن حسن، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار إحياء التراث العربي.
- طیب، سید عبدالحسین، ۱۳۶۹، *اطیب البيان فی تفسیر القرآن*، تهران، اسلام.
- عیاشی، محمد بن مسعود، ۱۳۸۰، *كتاب التفسیر*، تهران، علمیه.
- فیض کاشانی، محمدمحسن، ۱۴۱۵ ق، *تفسیر الصافی*، تهران، الصدر.
- فیض کاشانی، محمدمحسن، ۱۴۱۸ ق، *الاصفی فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- فیومی، احمد بن محمد، ۱۴۱۴ ق، *مصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير*، قم، دارالهجرة.
- قرائتی، محسن، ۱۳۸۳، *تفسیر نور*، تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ ق، *بحار الأنوار الجامعة للدرر أخبار الأئمة الاطهار*، بیروت، دار احیاء التراث العربي.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، ۱۳۷۱، *تفسیر نمونه*، تهران، دار الكتب الإسلامية، ج ۱۰.